



گفت‌وگو با حسن احمدی، سردبیر نشریه باران

تعطیلی باران و خطر خشکسالی

ولی باز هم نشد. یعنی ابتدا فقط موضوع هزینه‌ها و سوبسید بود و خوبه اوقاف هم وظیفه‌اش این نیست که برای بچه‌ها مجله منتشر کند. علت اصلی را بالا بودن هزینه‌ها به ما اعلام کردند و واقعا خیلی درد سنگینی برای من بود. ما داشتیم وارد هفتمین سال تولد باران می‌شدیم و تعدادی از خبرنگارهای افتخاری مجله هم تصمیم داشتند این جا بیایند و جشن تولدی برای مجله بگیرند. بخش جدیدی در مجله داشت شروع می‌شد که مسؤلیت آن بخش، قرار بود با بچه‌ها باشد؛ حتی سردبیری آن، این جمع هفته، هجده نفری که از پنج، شش ماه قبل کار خود را شروع کرده بود بسیار ذوق‌زده و خوشحال بود و یکی از ضرباتی که بر من و این بچه‌ها وارد آمد همین تعطیلی مجله بود و واقعا نمی‌دانستم چطور به آن‌ها بگویم که این تولد قرار است به مجلس ختم باران تبدیل شود. با این حال، پیش خود گفتم که بگذار این بچه‌ها بیایند و شادی بکنند و شادی آن‌ها را برهم نزنیم.

آمدند و جمع بسیار خوب و صمیمی و شادی بود و همان‌جا هم گفتم که آخرین شماره مجله زیر چاپ است. بچه‌ها خیلی ناراحت بودند اما باید پذیرفت. واقعا نمی‌دانم برای کسی مهم است این تعطیلی نشریه یا خیر؛ برای بچه‌ها مهم بود اما هنوز نمی‌دانم برای کسانی که کار فرهنگی می‌کنند تعطیلی یک نشریه مهم است یا خیر؟ من هنوز جواب این سؤال را نگرفته‌ام. بعد از مدت‌ها یکی از دوستان رنگ زد و گفت شنیدم باران تعطیل شده، می‌خواستیم یک صفحه‌ای را به آن اختصاص دهیم، گفتم ما هیچ امضاری هم نداریم که همان یک صفحه را هم اختصاص دهید. نمی‌دانم، اگر واقعا ماها هم به فکر نباشیم، چه کسی باید برای این قبیل کارها فکری بکند؟
○ اما من قانع نشدم، این که سازمان اوقاف گفته که هزینه‌ها

شنیدن خبر تعطیلی نشریه باران، ما را به فکر و انداخت تا با حسن احمدی، سردبیر ماهنامه ادبی، قرآنی، فرهنگی نوجوانان صحبتی داشته باشیم یکی از روزهای گرم تابستان. زمانی تعیین شد و خدمت ایشان رسیدم. حسن احمدی، بسیار نگران و نلواپس به نظر می‌رسید و هرچند در تمام مدت مصاحبه، لبخند بر لب داشت، این نه لبخندی از روی شادی، بلکه لبخندی بود که رنگ غم بر آن آشکار آید می‌شد گله مند بود. اما قصد ناراحت کردن کسی را نداشت. فضای غمبار و ساکت دفتر نشریه باران و تلفن‌های خاموش روی میز، حکایت‌های زیادی را بازگو می‌کرد دل ما هم بارانی شد!

○ به عنوان اولین سؤال، برای خوانندگان کتاب ماه کودک و نوجوان، از دیگران بپرسید.

از دیگران؟ منظور چیست؟

○ یعنی آنهایی که باعث شدند مجله باران تعطیل شود. به آن صورت، دیگرانی وجود نداشت. در خود سازمان اوقاف و امور خیریه، تصمیم گرفتند باران را تعطیل کنند و تعطیل کردند.

○ چرا؟

می‌گفتند هزینه‌های باران بالاست. سوبسید می‌پردازند و به همین علت گفتند منتشر نشود. با همین یک کلمه!
○ برای سازمانی به بزرگی و وسعت اوقاف و امور خیریه، هر آوردن یک نشریه، آن هم ماهنامه که با فاصله یک ماه و گاهی هم چهل روز منتشر می‌شود، هزینه‌ها این قدر سنگین بود که نتوانستند تقبل کنند؟

لا بد بوده که نتوانسته‌اند. ما تمام تلاش‌مان را کردیم که تعطیل نکنند. حتی حاضر بودیم به هر شکل دیگری ادامه دهیم. اگر شده سیاه و سفید چاپ شود یا حتی در صفحات کمتر،

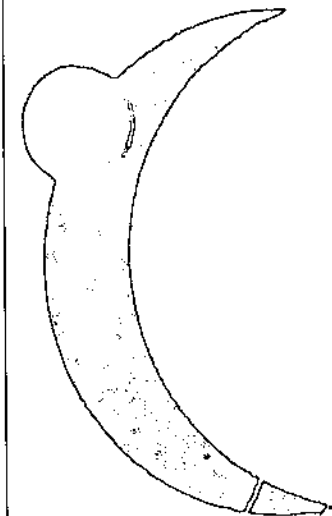


رضی هیرمندی

هم چنین، در بخش ویژه جشنواره که به مناسبت سال امام علی (ع) به انتخاب و معرفی بهترین آثار درباره امام علی (ع) اختصاص یافته است، جعفر ابراهیمی (شاهد)، افسانه شعبان‌نژاد و شهرام شفیعی به عنوان بهترین‌ها معرفی شدند.

در بخش موضوعی (جنبی) جشنواره که با همکاری سازمان‌ها و نهادهای مختلف برگزار می‌شود، رأی هیأت داوران به شرح زیر اعلام شد:

محمدهادی محمدی، به سبب انعکاس مسایل کودکان محروم در آثارش (با همکاری بهزیستی)، محمدرضا کاتب به سبب توجه ویژه به مسایل و مشکلات شهر تهران (با همکاری شورای اسلامی شهر تهران)، مصطفی رحماندوست، به سبب انتقال مفاهیم انسانی و صلح‌آمیز (با همکاری کمیون ملی یونسکو)، طاهره ابید، به سبب توجه به مسایل دختران (با همکاری مرکز مشارکت زنان)، سوسن طاقدین، به سبب توجه به مسایل دختران (با همکاری مرکز مشارکت زنان)، محمدرضا یوسفی، به سبب توجه ویژه به روستا (با همکاری وزارت جهاد سازندگی)، جعفر ابراهیمی، (شاهد) به سبب توجه ویژه به روستا (با همکاری وزارت جهادسازندگی)، منصوره ستاری، به سبب ارائه پایان نامه‌ای ارزنده با موضوع ادبیات کودک (با همکاری وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری)، زهره قایینی، به سبب ارائه پایان‌نامه‌ای ارزنده با موضوع ادبیات کودک (با همکاری وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری)، صدیقه هاشمی‌نسب، به سبب ارائه پایان‌نامه‌ای ارزنده با موضوع ادبیات کودک (با همکاری وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری)، عموزاده خلیلی، به سبب توجه ویژه به حقوق کودکان (با همکاری یونیسف) و هوشنگ مرادی کرمانی، به سبب توجه ویژه به حقوق کودکان (با همکاری یونیسف).





بالاست، دلیل قانع کننده‌ای نیست. از راه‌های دیگر می‌توان وارد شد می‌شد دو ماهنامه در آورد. می‌شد فصلنامه منتشر کرد. می‌شد هشت صفحه در آورد. نمی‌دانم شما چطور راضی شدید؟

ما هم هنوز قانع نشدیم. می‌بینید که بعد از چند وقتی که از تعطیلی مجله می‌گذرد، ما هنوز این اتاق را به همان شکل نگه داشته‌ایم و دل‌مان به نامه‌هایی که از بچه‌ها می‌رسد خوش است. واقعا غم سنگینی بر دل‌مان نشسته. چند روز پیش، از یکی از شهرستان‌ها، نامه‌ای برای من از یک دختر خانمی آمده بود. من آن نامه را گذاشتم تا به آقای خسروی، مدیرمسئول باران نشان بدهم. این خانم، واقعا در پنج شش صفحه نامه‌اش گریه کرده بود. این فقط یک نمونه است. آقای کیومرث صابری، گل‌آقا، وقتی آقای خسروی را دید خیلی ناراحت شد و گفت چرا باران را تعطیل کردید؟ آقای نظام‌زاده سرپرست اداره اوقاف در شیراز، درباره وقف سخنرانی می‌کردند که مسائلی مثل وقف را باید وارد کتاب‌های درسی کنیم و روی آنها کار کنیم. یکی بلند شده بود و پرسیده بود: شما که اینها را می‌دانید چرا باران را تعطیل کردید؟ من خودم خیلی دلم می‌خواست از آقای نظام‌زاده علت تعطیلی باران را بپرسم. ما کار دیگری نمی‌توانستیم بکنیم. وظیفه‌مان این بود که مطالب مجله را به موقع آماده کنیم و بگذاریم برای چاپ برود و به موقع به دست بچه‌ها برسد. البته این دو ماه آخر، مشکلاتی هم داشتیم، مثلاً مجله به جای اول ماه پانزده ماه منتشر می‌شد. آن هم به دلیل این بود که صفحه‌آرایی مجله از طریق کامپیوتر بود. البته علت دیگری هم که من بعدها شنیدم، این بود که گفته بودند ما از اهداف مجله دور شدیم. خوب، مجله قرار بود یک ماهنامه قرآنی باشد. البته از روز اول، من معتقد بودم که باید مجله حالت جنگ داشته باشد یعنی صفحه سینما، ورزش، ادبیات و... داشته باشد و فقط به قصه‌های قرآنی نپردازد. چون فکر می‌کنم در آن صورت نمی‌توانستیم موفق باشیم. این شیوه را دنبال می‌کردیم و هیچ مشکلی نداشتیم و هیچ‌کس هم به ما نمی‌گفت که چرا صفحات قرآنی مجله بیشتر است یا کمتر. البته در چند شماره آخر، تعداد صفحات قرآنی باران کمتر شده بود با وجود این، سعی می‌کردیم از ۶۰ صفحه در هر شماره ۲۰ الی ۲۵ صفحه قرآنی باشد و بقیه فرهنگی و غیره.

اگر این یکی از علت‌ها بود، می‌شد با اضافه کردن صفحات، مشکل را حل کرد.
این را هم گفتیم، اما گفتند حالا که تعطیل شده بگذارید باشد.

پس در حقیقت، دنبال بهانه‌ای بودند برای تعطیلی باران؟

نمی‌دانم. من حتی در «حرف اول» آخرین شماره هم آوردم که اگر دنبال بهانه می‌گردید و یا علت ما بودیم می‌شد مجله را به شکل دیگری و یا با افراد دیگری ادامه داد. خوب، چه اشکالی داشت؟ ما می‌رفتیم کنار و هیچ‌وقت هم مشکلی با کسی نداشتیم. من خدا شاهد اینجاست حتی می‌زدیم نداشتیم. این دو تا میزی هم که الان این‌جاست، هیچ‌کدام متعلق به من نیست. طوری که وقتی گفتند مجله امروز تعطیل شده من

ویژه نوجوانان
شماره ۶۹
۱۳۷۸
۶۴ صفحه
بها ۱۰۰ تومان

اسفند روز درختکاری
من چه سبزم امروز

۱۵

ادب و افتخار همه اینها خوشی بود عین نهدی دانشی سبب به نام بچه‌های ایران در کنار یوان سجدهام

در اسطرلابان خانه دوست کجاست شانس بزرگ بیستراز بینه نجماست

کلاس آموزش خبرنگاری، دبیرستان نویسی، کلاس‌های نقد قصه و گزارش نویسی. دل‌مان می‌خواست بیشتر پیش برویم. از همان شماره‌های اول، خوانندگان‌مان را داشتیم، خبرنگارهای افتخاری‌مان را داشتیم و آنها نیز یا به پای ما توی این سال‌ها پیش آمدند. البته من خیلی راضی نیستم. به هر حال، تعدادی از بچه‌ها از طریق باران رشد کردند و به حدی رسیدند که بتوانند بیرون جای دیگری کار کنند. بین این بچه‌ها کسانی بودند که به تهنای می‌توانستند سردبیری یک مجله را به عهده بگیرند.

خبرنگارهای افتخاری باران چند نفر بودند؟
در جمع جدیدی که توی تهران داشتیم ۵۰ نفری بودند که ۲۵ نفر آنها به طور مرتبه در جلسات ما می‌آمدند.
شماره زمان چاپ باران، به نظر خودتان توانستید صد در صد پاسخ نیاز بچه‌ها و مخاطبان خود را بدهید؟
صد در صد که نه، فکر نمی‌کنم بیش از سی یا چهل درصد باشد.

سی، چهل درصد خیلی کم نیست؟
متأسفانه، هیچ‌کدام از ما هیچ‌وقت بچه‌ها را جدی نگرفته‌ایم. واقعا مگر ما چقدر از وقت‌مان را برای این بچه‌ها گذاشتیم یا می‌گذاریم. ضمن این که توزیع باران خیلی بد بود. گاهی حتی روی دکه‌ها باران را نمی‌دیدیم یا به شهرستان‌ها به دست بچه‌ها نمی‌رسید. البته ۱۰، ۱۵ هزار نسخه چیزی هم نبود و نیست و خیلی هم کار نکردیم.

با این حساب، جای باران روی دکه‌ها و بین بچه‌ها خیلی خالی نیست، چون ممکن است بچه‌ها یک ماه یا دو ماه به دکه مراجعه کنند و بعد از آن هم یادشان برود که مجله‌ای هم به اسم باران بود. من فکر می‌کردم که شما مخاطبان تان را خیلی جدی گرفته‌اید و روی آنها خیلی سرمایه‌گذاری کرده‌اید.

بله، مخاطبان خود را جدی گرفته‌ایم، اما تیراژ مجله آن قدری نبود که بشود روی آن سرمایه‌گذاری کرد.

البته، این تشریه چون با حمایت سازمان اوقاف و امور خیریه منتشر می‌شد کاملاً حظ فکری این سازمان را داشت. مثل همان موردی که شما می‌گویید از کم بودن صفحات قرآنی ایراد گرفته‌اند. به هر حال، بچه‌ها عاشق شگفتی و تازگی هستند. به همین علت، شاید میزان مخاطبان شما تا حدی تقلیل یافته باشد چون ۷۲ شماره از این مجله چاپ شده و هر شماره ۲۵ صفحه به یک موضوع خاص اختصاص داشته این مخاطب را خسته و کسل می‌کند.

البته ما سعی می‌کردیم که این ۲۵ صفحه قرآنی واقعا متفاوت باشد. ما خوشبختانه، هیچ‌وقت به تکرار نیفتادیم. همیشه سعی کردیم طوری باشیم که مجله جذابیت و سرزندگی خود را حفظ کند و می‌کرد.

در مراسم افتتاحیه نمایشگاه تصویرگران کتاب کودک، آقای مهاجرانی، دقیقاً به همین جمله شما اشاره کردند که ما کودکان خود را جدی نگرفته‌ایم. ما تا تازگی شعر کودک و موسیقی کودک نداریم و همه اینها در کشور ما تعریف نشده است. این که الان شما گفتید کودکان خود را جدی نگرفته‌ایم، من را یاد آن جمله انداخت. البته، مجله شما مخصوص نوجوانان بود. کودکان در جامعه ما خیلی محروم هستند. این که جشنواره

چیزی این جا نداشتیم که با خودم بپریم جز هفت سال عمری که واقعا این جا گذاشتیم. حتی ما پذیرفتیم که مجله را سیاه و سفید یا تورنگ چاپ کنیم. با این شرایط، هزینه‌ها به یک چهارم می‌رسید که فکر نمی‌کنم برای اوقافه خیلی سنگین باشد. واقعا نمی‌دانم باران با تیراژ ۱۰۰۰۰ نسخه یا ۱۵۰۰۰ نسخه چقدر هزینه دارد؟ برای کار فرهنگی، خیلی بیشتر از اینها باید خرج شود.

هیچ‌وقت به این فکر نیتادید که باران را خصوصی منتشر کنید؟
نه. برای این که استطاعت مالی نداشتیم. البته به این هم فکر کردیم، ولی به نتیجه نرسیدیم.

حالا که به پشت سر تان نگاه می‌کنید؛ به آن هفت سال، به ۷۲ شماره باران، به ۱۷۰۰۰ خبرنگار افتخاری باران که شما آنها را تربیت کرده‌اید راضی هستید یا این که فکر می‌کنید زمان بیشتری می‌خواستید تا کارهای بهتری انجام دهید؟

ما تازه داشتیم، واقعا راه می‌افتادیم. از شماره ۶۷ به بعد هم ما بچه‌ها را جدی‌تر گرفتیم و هم آنها ما را جدی گرفتند. فکر می‌کنم تعطیلی باران، شکست بسیار بزرگی بود. اگر ادامه پیدا می‌کرد، بیشتر بچه‌ها را می‌توانستیم جذب کنیم. می‌خواستیم کلاس‌های آموزشی برای بچه‌ها برگزار کنیم. همه اینها اگر ادامه پیدا می‌کرد، صد در صد نتیجه بهتری می‌داد.

البته شش سال، زمان کمی نیست برای این که یک مجله راه بیفتد و جا بیفتد به نظر من، یک سال زمان معقولی است. البته ما در این شش سال هم با تیروهای خوبی سرو کار داشتیم، اما از این شماره‌ها، بچه‌ها را جدی‌تر گرفته بودیم و می‌خواستیم برای آنها کلاس‌های مختلفی هم بگذاریم. مثلاً

ویژه نوجوانان

۷۶ صفحه

آقای رئیس جمهور سلام
مکلفصا باغما را چرغی کردند
همه نوکران قبله عالم
دل نوشته‌های تقدیم به باران
گل همیشه بهار



هدیه‌ای برای شبنم
هدیه من
سال ۷۸ صدور بازیکن به اروپا
یادگاری از هریان
سلف شفاف ما

مطبوعات تعطیل می‌شود باران تعطیل می‌شود اینها اخبار ناگواری برای کودک و نوجوان ماست که همواره می‌دانند نشریه‌ای در حال تعطیل شدن هست. گلبانگ هم تعطیل شد و ما خواستیم مصاحبه‌ای با آقای حسین بکایی، سردبیر نشریه داشته باشیم که ایشان گفتند نه. ما امینواریم که گلبانگ دوباره منتشر شود اینها خبرهای خوبی نیست اما انگار کسی هم نیست که گوشش به این حرف‌ها بدهکار باشد.

شما که لطف دارید اما ما دل‌مان می‌خواهد مجله امامه پیدا کند. آقای خسروی، مدیرمسئول باران، گفتند که مدتی صبر کنید شاید پس از چند ماه با تغییراتی در مجله به چاپ مجدد آن اقدام کنیم اما من خیلی به این مسئله امینوار نیستم. واقعا دل‌مان می‌خواهد بچه‌ها از حال هم باخبر باشند. اخیراً جلسه انجمن برگزار شد. گفتند نامه فرستادیم چرا نیامدید؟ وقتی نامه‌ها به دست‌مان نمی‌رسد چطور می‌توانیم شرکت کنیم؟ این یعنی این که خود دوستان انجمن هم هیچ‌وقت انگار همدیگر را جدی نگرفته‌ایم یا نمی‌گیریم. واقعا نمی‌دانم آیا تعطیلی باران، برای دوست من که در فلان نشریه کار می‌کند یا در صنا و سیما، مهم است یا نه؟ گاهی هم آدم احساس می‌کند بعضی‌ها از این خبر خوشحال هم می‌شوند.

خوب، این مسایل که همیشه وجود داشته. همیشه یک گروه موافقت و یک گروه مخالف مهم این است که ما سر جای خود محکم بایستیم و ما خوشحال باشیم از این که کارمان را هفت سال، پیگیر انجام داده‌ایم. ما که نخواستیم تعطیل شویم، دیگران برینند و نخوانند و فقط دادند که ما ببوشیم. بنابراین، شما نباید ناراحت باشید.

من خودم شاهد نامه‌های بچه‌ها هستم. مگر ما در یک مجله که ماهنامه است چه تعداد از این نامه‌ها را می‌توانیم منتشر کنیم. حتی سعی می‌کردیم جواب‌های کتبی هم به خوانندگان مجله بدهیم. من در مجلات دیگر هم بودم و کار می‌کردم. نامه‌هایی که آن‌جا می‌رود چه می‌شود؟ فقط یک نگاه سطحی می‌کنند و می‌گویند فلانی یک قصه یا یک شعر

فرستاده. مگر بقیه برای بچه‌ها چکار می‌کنند؟ به بعضی از آنها در حد پنج یا شش خط یا نهایتاً یک ستون می‌پردازند. بچه‌ای از سیستان و بلوچستان، قصه‌ای می‌فرستد، آیا واقعا مهم هست علاقه این بچه به شعر و داستان یا خیر؟ البته، ما در حوزه هنری، در سال‌های اولیه تأسیس حوزه، این کارها را می‌کردیم. وقتی یک قصه یا یک شعر از یک نوجوان به دست‌مان می‌رسید برای آن پرونده تشکیل می‌دادیم و قصه دومی را با اولی مقایسه می‌کردیم. نقد و بررسی می‌کردیم و واقعا سرمایه‌گذاری می‌کردیم. اما حالا واقعا کسی این کار را می‌کند؟ همه ما رفتیم گوشه‌ای یک کاره و دوکاره و چندکاره شدیم اسم خودمان را هم قصه‌نویس، شاعر یا نویسنده گذاشتیم و جز خودمان واقعا به هیچ‌کس دیگر فکر نمی‌کنیم.

ما از آخر بحث شروع کردیم که باران چرا تعطیل شد. اما حالا می‌خواهم بپرسم چه شد که باران منتشر نشد؟ اولین فکر، اولین شماره دقیقا یادتان هست که چه روزی بود؟ وقتی شنیدید که قرار است نشریه‌ای منتشر شود، اول با چه کسانی صحبت کردید؟ از اولین روز برای مان بگویید.

من قبل از انتشار مجله باران، با آقای خسروی در مجله شاهد آشنا شده بودم. آن زمان قرار بود سردبیری ماهنامه شاهد را به من بسپارند. رفته مجله را نگاه کردم و دیدم واقعا آن چیزی نیست که بخواهم کار کنم و فکر کردم اگر بخواهم کار کنم مجله باید شکل دیگری پیدا کند حتی اسم مجله را هم حاضر نبودم قبول کنم. برای شماره اول، فقط یک سوم مطالبی را که ما داده بودیم، کار کردند. بنابراین، من دیگر کار نکردم. چند ماه بعد یکی از دوستان به من زد که آقای خسروی با شما کار دارند. امیدم این‌جا و صحبت کردیم و گفتند ما یک ماهنامه قرآنی می‌خواهیم برای سازمان اوقاف و امور خیریه. صحبت‌شان هم این بود که از طرف مقام رهبری، گفته شده که اوقاف، مجله‌ای برای نوجوانان چاپ کند با همین عنوان قرآنی نوجوانان. چون من با آقای خسروی، از قبل آشنا بودم و ایشان سلیقه مرا می‌شناخت مشکلی نداشتم و به ایشان گفتم که من به این شکل کار می‌کنم فقط با این عنوان که مجله کاملاً قرآنی باشد خیلی موافق نیستم چون فکر می‌کنم نمی‌تواند خیلی موفق باشد. ایشان گفتند بگذارید کار را شروع کنیم و در درازمدت، به آن اهدافی که می‌خواهید برسیم. پس از این مقدمات، در سال ۷۳ ما شماره صفر را منتشر کردیم. در حقیقت، با آخرین شماره که ۷۳ بود ما ۷۳ مجله چاپ کردیم. خیلی مظلومانه شروع شد بدون هیچ تبلیغی. بارها گفتیم بگذارید یک تبلیغ تلویزیونی پخش شود که نشد. گفتیم در مطبوعات تبلیغ کنیم که نکردند. خوشبختانه، مجله از همان ابتدا، جای خود را بین بچه‌ها باز کرد و خوب هم داشت پیش می‌رفت...

از خودتان گفتید، از باران گفتید، از دیگران گفتید، از خبرنگاران گفتید اما از حسن احمدی هیچ نگفتید. ما همیشه در شناسنامه باران دیدیم سردبیر: حسن احمدی و نه هیچ چیز دیگر. از خودتان بگویید که ما بعد از این ۷۳ شماره بعد از

سابق شدن سیال و اندی، حسن احمدی را بهتر بشناسیم. فقط می‌توانم بگویم: حسن احمدی، ما هنوز به هیچ‌جا نرسیدیم و فکر هم نکنم که برسیم. ولی واقعا دوست دارم که برای بچه‌ها کار کنم. از همان ابتدا که شروع کردم، تمام دغدغه‌های فکری من کار کردن برای بچه‌ها بود، چه در مطبوعات چه در کتاب‌ها و چه در صنا و سیما. می‌شود گفت بیشتر عمرم صرف نوشتن برای بچه‌ها شده.

نگفتید کجا متولد شدید، تحصیلات‌تان چقدر است و چند سال دارید؟

من فیلم‌سازی را در دانشکده صنا و سیما خواندم. در میانه، در سال ۱۳۳۸ به دنیا آمدم. شناسنامه‌ام متعلق به آن‌جاست اما در تهران بزرگ شدم. کودکی‌هایم را آن‌جا در یکی از روستاهایش‌جا گذارتم.

کودکی که بودید فکر می‌کردید یک روز حسن احمدی، سردبیر باران شوید؟ اصلا دغدغه نویسنده شدن داشتید؟

از وقتی خودم را شناختم، دلم می‌خواست نویسنده باشم. در بچگی، دلم می‌خواست کتابی بنویسم که ۶ کیلومتر طول آن باشد همیشه علاقه داشتم. با شعر هم شروع کردم. در حوزه هم شعر می‌گفتم و هم داستان می‌نوشتم تا این که یک روز آقای مخملباف، در حوزه به من گفت بالاخره چه کاره می‌خواهی بشوی؟ دیدم یک شاعر شکست‌خورده‌ام. پس به سمت داستان‌نویسی آمدم و هنوز بعد از ۱۴، ۱۵ عنوان کتاب، خودم را ارزیابی نکرده‌ام. به عنوان آخرین نکته، می‌خواستم مطلبی بگویم که امینوارم به آقای خاتمی، رئیس‌جمهور محترم کشورمان برنخورد. ما در شماره عیدمان یک تعداد از نامه‌های بچه‌های مناطق محروم را چاپ کردیم که اتفاقاً یکی از این نامه‌ها برای خود آقای خاتمی بود. خیلی دل‌مان می‌خواست که ایشان این نامه‌ها را جواب می‌داد و ما در شماره بعدی، جواب ایشان را چاپ می‌کردیم. من فکر می‌کردم برای آقای خاتمی، بچه‌ها مهم هستند که البته حتماً

شماره ۱۳۷۹
۱۳ اردیبهشت
۱۳۷۹
ویژه
نوجوانان
۶۴ صفحه
۱۰۰ تومان

روز علم

دانشجویان محروم
● یک کتاب ۱۰۰۰ ریالی کریم
● ایران با زاینده رود
● گفتگو با هادی مطهری
● عیدزاده الیگویی
● قرآنی الیگویی
● نثر محرم
● طنز علمی از دوره ناصرالدین شاه
● گفتگو با دکترهای تند اندام
● ۵۰ سال زهد
● این جوری به دنیا آمد
● نوجوانان مطهری
● نوجوانان امینوار
● مرا بخاطر کنید